

آن بدل زلم محمدیست من بیایستمان کرد و دل
بختیارت جز بمفوق است بعبای اندوه و حال در و
مغزومت بختیارت سر ارکان خنوم میسویان ازین قوم
میخواهد قدری از این من خود مکان بلالنا کلاما جریا است
بلا جریا و تو اندک عال رو کمان در تعلق با است هر که در
نقصی است آنست قام باشد بقال عال و با بی قام نیست و با
عظمت بر ابنا و ما بلان بر وجه باستی و قیام
و در افروخته است و روقت لالت حضرت صلی الله
و در جهان عالی روی نو که گوید در جهان شد و حال
که در است نازی و گوید در است صلی الله و حال
در است عبارت از افروخته است مقصودها لغت
تغیر احوال عالم در وقت ولالت حضرت صلی الله
یعنی در آن وقت جهان تغیر عالم شد که هیچ چیز جای
نماند هر چه است انشرف است و است صلی الله و حال
اینکه در عالم بود است شد پیدا چو نور است نیکو روشن کرد
دین تو

دین دولت دنیا کجاست نیکو طاهر است در این عالم
خدا صحت است نیکو نورشید کرد و است دریا به جوی صحت
از روشن مو آره من روشن حضرت است نیکو از روشن
تروست بزنام و ابن النطفه الا نور طعمه و حق نظر است
و سر کلمه جسم با است مثل میسویا بشکال قلمه و جی
و نزد حق جوهر فرست است و غیر و غیره مثل و قال
او مندر است که است با یکدیگر و تفاوتها است معلوم از غیر
هر چه در حق است تفاوتها است انهم یعلمون الحکما لاری الی الله
منقول است و در است ولادت حضرت صلی الله و حال
از هر یک است نماندی نماند در او و اما نگاه به است نماند
آخر از آن است بر او آورده است در آن است نماند و چون گوید
الای قلی از جهان هر آنکه در است حضرت صلی الله و حال
ایمانه شود که است مثل برین معراج بود ولدت حضرت
احمد انوار جمع نور است طوع است نماند و حق است
مردان را گوید و مراد است صدق نبوة حضرت صلی الله و حال